

هویت ملی در ابهام: از ناسیونالیسم تا بنیادگرایی در خاورمیانه

سید رسول حسینی*

سید جواد میری**، سید مصطفی ابطیحی***، کمال پولادی****

چکیده

یکی از دلایل پایان استعمار در خاورمیانه نضج گرفتن احساسات ملی گرایانه بود. مصر پیشرو برنامه‌های ناسیونالیسم در جهان عرب بود. ناسیونالیسم در سوریه و عراق در قالب حزب بعث و توسط رهبرانی نظامی ظهور یافت. ناسیونالیسم نتوانست دستاوردهایی که در غرب ایجاد کرد را در خاورمیانه ایجاد کند. اگر بر عمق و اجتماعی بودن چنین ادعای ناسیونالیستی چشم پوشیم، باید اذعان کنیم ظهور دولت‌های ملی با جغرافیای سیاسی جدید در منطقه از دستاوردهای آن بود. یعنی برجسته‌ترین دستاورد ناسیونالیسم را باید مرزبندی‌های سیاسی تحت عنوان کشور دانست. ولی با گذشت زمان ایدئولوژی ناسیونالیسم رو به ضعف نهاد و با شکست اعراب در مقابل اسرائیل در سال ۱۹۶۷ به کلی از بین رفت. ملی‌گرایی نتوانست هویت ملی را برای کشورهای خاورمیانه رقم بزند و

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی (جامعه‌شناسی سیاسی)، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، r.hoseini@yahoo.com

** دانشیار گروه پژوهشی جامعه‌شناسی نظری - فرهنگی، پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، seyedjavad@hotmail.com

*** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، abtahi110@yahoo.com

**** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران، Kamal-pooladi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵

فرایند ملت-دولت سازی و یکپارچگی ملی را تداوم بخشید. به همین دلیل برخی ملت‌های عربی از ناسیونالیسم به بنیادگرایی روی آوردند نه برای برساختن ملت-دولت و یا اصلاح ساختارهای سیاسی، بلکه برای کسب هویت جدید و متفاوت از هویت ملی و برای جبران ناکامی‌های به ارث رسیده از گذشته. به عبارت دیگر می‌توان ادعا کرد در رهیافت جدید خاورمیانه هویت ملی هنوز در ابهام است و حتی مرزهای سرزمینی نیز با خطر فروپاشی مواجهه هستند.

کلیدواژه‌ها: هویت ملی، ناسیونالیسم، بعثیسم، بنیادگرایی، خاورمیانه، داعش.

۱. مقدمه

کشورهای عربی خاورمیانه بعد از پایان استعمار به ناسیونالیسم روی آوردند. احساسات ملی‌گرایانه هم در عقب‌نشینی استعمار و هم در پایان عصر قیمومیت موثر بود. کشورهای عربی با توجه به موقعیت به دست آمده و در قالب ناسیونالیسم تلاش کردند هویت جدیدی را برای خود بازسازی کنند که تحت عنوان آن، خود را از دیگری متمایز کنند. هویت جدید برای آنها نه تنها نوید استقلال سیاسی و تشکیل دولت-ملت را داشت، بلکه شناسایی آنها به عنوان ملت‌هایی بود که برای استقلال تلاش می‌کردند. برخی از نخبگان عرب که بعضاً شعارهای ناسیونالیستی را سرلوحه برنامه قدرت‌یابی خود قرار داده بودند، از نظامیان و یا گروه‌های نظامی بوده‌اند که تلاش داشتند ملی‌گرایی را به درون جامعه عربی تسری دهند و مسیر دست‌یابی به قدرت سیاسی را در بستر جامعه هموار کنند و از این روش طرفدارانی در میان جامعه عربی برای برنامه‌های خود پیدا کنند. ملت‌های عرب نیز تا حدودی با این هویت‌یابی و تمایزگذاری همراهی کردند و شعارهای ملی‌گرایی را مرهمی بر شرایط نامساعد خود می‌دانستند. شرایطی که میراث‌دار ناکامی‌های بسیاری چه در امپراطوری عثمانی و چه دوران استعمار بود. مصر پیشرو برنامه‌های ناسیونالیسم در جهان عرب بود. رئیس‌جمهور ناصر به عنوان رهبر جنبش ناسیونالیستی نه تنها در مصر بلکه، داعیه رهبری جهان عرب را داشت. وی تمام تلاش خود را مصروف استفاده از احساسات نیازمند التیام اعراب کرد. این ناسیونالیسم در سوریه تحت رهبری حزب بعث و به رهبری حافظ اسد که فردی نظامی بود رخ داد و در عراق نیز تحت رهبری حزب بعث نمود یافت. اما با گذشت زمان ایدئولوژی ناسیونالیسم رو به ضعف نهاد و با شکست اعراب در مقابل اسرائیل در سال ۱۹۶۷ به کلی از بین رفت. مبحثی که در این مقاله درصدد توضیح و تبیین

آن هستیم پاسخ به این سؤال اصلی است که آیا ناسیونالیسم و سپس بنیادگرایی توانست هویت ملی یکپارچه‌ای را برای کشورهای خاورمیانه بویژه عراق رقم بزند؟ فرضیه‌ای که بدین سبب و در پاسخ به سؤال اصلی به آزمون می‌گذاریم این است که در خاورمیانه، نه ناسیونالیسم و نه بنیادگرایی هیچ کدام نتوانستند هویت ملی را برای کشورهای خاورمیانه رقم بزنند و به همین دلیل روند دولت - ملت سازی و یکپارچگی ملی و ثبات در خاورمیانه در ابهام باقی مانده است.

۲. چارچوب نظری تحقیق

ناسیونالیسم به عنوان پدیده‌ای نسبتاً جدید که از انقلاب فرانسه و امریکا الهام گرفته شده است، نقشی موثر در انسجام ملی و ملت‌سازی کشورها بازی کرده است. اما واژه ناسیونالیسم را اگر مبتنی بر علاقه به سرزمین و زادگاه و ایجاد یک حس مشترک جمعی در سرزمین مشخص بدانیم، ناسیونالیسم دو جبهه دارد؛ یکی ناسیونالیسم قومی و دیگری ناسیونالیسم ملی. بر مبنای وجه اول، یکی از تعاریف ناسیونالیسم این خواهد بود: تمایل دوگانه‌ای مرکب از احساس یگانگی و احساس بیگانگی مبتنی بر وحدت یا تنوع زادگاه، زبان، نژاد، تاریخ، فرهنگ و دین. این ناسیونالیسم یک پدیده مدرن نیست. در این ناسیونالیسم مدار و محور اصلی هویت، رقابت و دوستی و دشمنی در میان بسیاری از اقوام است. بنابراین ناسیونالیسم قومی یک گرایش احساسی - عاطفی است. اما ناسیونالیسم ملی؛ عقلی، غایی، اعتباری و حکومتی است. منظور از عقلی بودن ناسیونالیسم در معنای ملت - دولت این است که گرایش مذکور محصول عوامل و علل طبیعی نبوده است. بلکه تدبیری است که اندیشیده شده است. طراحی یک راه حل است که می‌توانسته است مشکلی را حل کند (مردیها، ۱۳۸۳، ۱۵۰ - ۱۵۱). در هر صورت چه در معنای قومی و نژادی و چه در معنای ملی اگر به ناسیونالیسم به عنوان یک گفتمان نگاه کنیم در می‌یابیم که نخست، نوعی هویت‌یابی و بازشناسایی خود و دیگری است، دوم، امری متغییر و غیرثابت است که در طول زمان و تاریخ و بنا به شرایط قابلیت تغییر دارد. سوم، ناسیونالیسم امری اجتماعی و جمعی است. چهارم، ناسیونالیسم امری رابطه‌ای و گفتمانی است که سعی دارد با استفاده از دلبستگی‌های مشترک حس همذات‌پنداری را بین خودی‌های تقویت‌کننده و مرزی بین خودی و غیرخودی ترسیم کند. پنجم، بنا به اتخاذ و انتخاب هر کدام دستاوردهای متفاوتی را برای جامعه رقم خواهد زد که با هم متضاد هستند. در واقع هدف و انتظار از ناسیونالیسم

ملی برساختن یک هویت ملی است که حول آن بتوان فرایند ملت سازی را به پیش برد. دال مرکزی این ناسیونالیسم بنا به تجربه تاریخی دولت - ملت است که مسئولیت حکومت مداری، توسعه، امنیت و تمامیت ارضی را بر دوش خود داشته است.

نظریه گفتمان با بهره گیری از برداشت لاکان از سوژه «نیروی پیش برنده» ای برای سوژه دست و پا می کند، به این ترتیب که سوژه پیوسته تلاش می کند تا با توسل به گفتمان‌ها «خود را پیدا کند». از نظر لاکان، هویت برابر با همذات پنداری با چیزی است، و این «چیز» همان موقعیت‌هایی است که گفتمان‌ها در اختیار فرد قرار می دهند. لاکان از دال‌های اصلی سخن می گوید که بر اساس اصطلاحات نظریه گفتمان لاکلو و موف می توان آنها را گرهگاه های هویت (Identity nodes) نامید (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۲ : ۸۲). دال مرکزی ناسیونالیسم، دولت - ملت است که برساخته هویت ملی است. گفتمان ناسیونالیسم رابطه همذات پنداری را بین اعضای یک ملت ایجاد می کند تا بتواند تمام کشش‌های هویتی اعم از نژادی، قومی سرزمینی فرد را ضعیف کند و هویت ملی را به عنوان مبنای هویت طلبی فرد به او بقبولاند. اما نقطه مقابل آن بنیادگرایی است که هویت ملی را به سمت خرده هویت‌های دینی و گروهی تضعیف می کند. بنابراین تقویت خرده هویت‌ها علی‌الخصوص تحت عنوان دینی، منتج به مرزبندی‌های هویتی می گردد که هر گروه برای حفظ هویت خود و یا هژمونی گفتمان خودی لاجرم به خشونت روی خواهد آورد. تمایل و اراده به استفاده از خشونت بر علیه همه کسانی است که خارج از گفتمان آنهاست. به عبارت دیگر بنیادگرایی مثل داعش خشونت را هم در راستای حفظ و تقویت هویت درون گروهی خود به عنوان یک نیروی قدرتمند و صاحب شوکت، و هم برای تظاهر انزجار و تنفر نسبت به غیر خودی‌ها استفاده می کنند. هویت‌ها امر ثابت و متداومی نیستند و در حال تغییر هستند و افراد در اجتماع و در ارتباط با دیگران آن را کسب می کنند. گروه داعش با تکیه گفتمان خود بر خشونت درصدد حفظ و تقویت هویت رادیکالی است که پیروان ویژه‌ای دارد. در هر صورت کنش خشونت آمیز منجر به نتایجی می گردد که بصورت عملی دستاوردهایی را به همراه دارد که بر روی ذهن و فکر فرد داعشی به عنوان کنشی موفق و رو به جلو جلوگره می شود و منجر به تداوم همکاری و تقویت تمایز و تفاوت با دیگران می گردد. از طرف دیگر به دلیل تاریخ خشونت بار اعراب، افرادی که به این گروه می پیوندند با خشونت بیگانه نیستند و اندوخته اجتماعی آنها همواره با خشونت آمیخته بوده است. به همین دلیل به نظر نمی رسد که بنیادگرایی مثل داعش و یا القاعده به زودی دست

از خشونت به عنوان ابزار قدرت ساز خود عقب نشینی کنند. گروه‌های افراطی در خاورمیانه کلیه افراد را به دو گروه مسلمان و غیرمسلمان تقسیم بندی می‌کنند. که به تعبیر سید قطب تحت عنوان جامعه اسلامی و جامعه کفار^۱ شناخته می‌شوند. این تقسیم بندی و دگرسازی هم بر اساس گفتمان و هم موجب تقویت گفتمان خود ساخته‌ی گروه‌های خشونت طلب می‌شود. نضج گرفتن یک گفتمان و یا هویت یافتن گروه پیرامون یک اندیشه و یا گفتمان اگرچه بی تاثیر از گفتمان‌های رقیب یا مخالف خود نیست، بلکه بر اساس کنش‌ها و گردهم آمدن‌های درون گفتمانی است که می‌توان بر اساس تئوری هویت اجتماعی به چگونگی آن پرداخت.

طبق تئوری هویت اجتماعی، افراد مشخص می‌کنند که چه کسانی هستند و به کدام گروه اجتماعی تعلق دارند. بر اساس این تئوری، آنها با درگیر شدن در فرایندهای طبقه‌بندی (categorization) (قرار گرفتن، و به حساب آوردن خودشان درون گروه‌ها)، شناسایی (identification) (پیوندهای ذهنی)، و مقایسه (comparison) (تعصب نسبت به گروه خود و اهمیت آن) احساس تعلق پیدا می‌کنند. این اجزاء نیازمند فهمی از تعلق است، که با توجه به خصوصیات، ایده‌ها و دیدگاه‌ها گسترش می‌یابد و هنجارهای فرهنگی و اهداف منتسب به شخصیت را در بر می‌گیرد. با حمل این موضوعات در مغز، کسانی که احساس می‌کنند دولت پاسخگوی نیازهایشان، به ویژه امنیت اولیه نیست، حس رهایی از نیاز و ترس برای خود دارند، و درصد جماعت جایگزین هستند. به عبارت دیگر، زمانیکه افراد دانش، زندگی، محیط، و خودشان را از یک طرف و از طرف دیگر گروه یا جنبشی که آرزوی پیوستن به آن را دارند، ترکیب می‌کنند، آنها ویژگی‌های اجتماعی که به آنها اجازه دهد بطور رسمی به آن گروه بپیوندند را توسعه می‌دهند. بنابراین، گروه‌های اجتماعی متکی به سه رکن درهم تنیده هستند: اول: محیط ناامن، که گروه را قادر می‌سازد ویژگی‌های اجتماعی مخصوص به خود را به نمایش بگذارد که افراد آزرده و ناراضی بتوانند به آن بپیوندند؛ ابزاری برای پیوند دادن مخاطبان هدف با گروه و منافع شخصی. در موضوع محیط، گروه-های اجتماعی وادار به تاکید بر این حقیقت می‌شوند که دولت نمی‌تواند برای افراد امنیت اولیه و اساسی که آنها می‌خواهند و لایق آن هستند را فراهم کند. به علاوه، دولت ممکن است حتی نقشی در جهت کاهش امنیت نه تنها با ناکامی در ایجاد آن، بلکه با درگیر شدن در فعالیتی که به همه یا قسمتی از مردم صدمه می‌زند، داشته باشد (Kfir, 2015 : 234-235).

دوم: مذهب یک میثاق بسیار موثر است، به ویژه در زمان‌هایی که بحران‌های اجتماعی به کرات تکرار می‌شوند زمانیکه ناامنی زیاد شود، مروجان مذهب قادر می‌شوند تفسیر رادیکالی که احساس دشمنی را ایجاد کند، ارائه دهند. همانطور که ماکس وبر توضیح داده، مذهب یک نهاد سیاسی است که نظم نرماتیو را با خود حمل می‌کند. به عبارت دیگر، مذهب کمک می‌کند به ایجاد هویت‌های سیمانی بوسیله فراهم کردن زمینه یکنواختی برای پیامی که جهان‌های فیزیکی و معنوی را مورد خطاب قرار می‌دهد، و خواسته‌های بزرگ را ایجاد می‌کند. تهدیدی که این وضع دربر خواهد داشت مهم است زیرا فرقه‌ها با تعاریفی که دارند کمتر انعطاف پذیر هستند، و رهبرانشان نه تنها دولت را رد می‌کنند، بلکه درصدد اضمحلال آن هستند. به علاوه، مذهب، بطور خاص وقتیکه باعث توسعه یک طرز فکر فرقه‌ای می‌شود، توانایی این را دارد تا افراد را ریشه کن کند نه به یک دلیل خاص، بلکه مهمتر به خاطر گروه. بر این اساس، افرادی که، تفاسیر رادیکالی و غیرمتعارف از مذهب را ترویج می‌کنند در فرایندی درگیر می‌شوند که نه تنها دلایلی برای رنج کشیدن را ارائه می‌دهد، بلکه طبقه بندی، و شناسایی ارزشمند از بی ارزش را، با دادن پاداش‌هایی که نیاز به ملموس بودن ندارند، ایجاد می‌کنند. عنصر سوم در این فرایند، منافع گروه خودی است که، لازمه مسلم عمل، برای جذب حامی است - و تأکیدی بر تمایز گروه از رقبای واقعی و احتمالی است. در این عنصر این حقیقت وجود دارد که سازمان‌های تروریستی هم مثل دیگر گروه‌ها درصدد بقا هستند و در این زمینه متمایز نیستند. بنابراین این دقیقاً موردی نیست که افراطی‌گرایی مذهبی از مذهب الهام گرفته باشد و برخاسته از جهل باشد، در عوض این یک انتخاب عمیقاً عقلانی است، و خشونت نقش کلیدی در ایجاد شرایطی دارد که بالا آمدن گروه اجتماعی را تسهیل کند (Kfir, 2015 : 235). تقریباً در تمام گروه‌های بنیادگرایی که در خاورمیانه وجود دارد عنصر خشونت مشترک است. گفتمان بنیادگرایی ضرورتاً کنش‌ها و رفتاری را از خود به نمایش می‌گذارد که گروه‌های مخاطب خاص خود را جذب کنند. آنها به دنبال مقبولیت همگانی دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایشان نیستند، بلکه بیشتر به دنبال کسب قدرت و استفاده از نیروی اجبار و زور برای درستی ادعاهایشان هستند به همین منظور است که از ابزار خشونت به بدترین شکل ممکن استفاده می‌کنند. این موجب ارتقای هویتی است که به وضوح بین خود و دیگری تمایز قائل است و برای خودی‌ها حقانیت استفاده از هر نوع عملی بر علیه غیرخودی‌ها را ایجاد کند.

این هویت‌یابی بنیادگراها در خاورمیانه نمی‌تواند نوید دولت_ملت، که اساساً امری مدرن است را بدهد. کنش اجتماعی بنیادگراها بر اساس گفتمانی است که پدیده دولت به معنای امروزی نمی‌تواند محصول آن باشد. آنها در عمل وابستگی خود به سرزمین، حتی نژاد و غیره را رد می‌کنند و تنها مکانیسم همذات‌پنداری را عقیده می‌دانند. همانطور که در ادامه توضیح داده می‌شود رشد تفکرات بنیادگراها را باید در ناکامی ناسیونالیسم در بساختن هویت ملی دانست که رابطه هم‌هویتی را بین همه افراد یک ملت بگستراند. اگرچه یکی از مهمترین دلایل این ناکامی را باید در تاریخ کوتاه استقلال سیاسی و مرزهای مصنوعی دانست که استعمار و فروپاشی امپراطوری عثمانی برای آنها به ارث گذاشته است، ولی ناتوانی و ضعف دولت و نخبگان در یکپارچه سازی ملی بر اساس گفتمان ناسیونالیسم را نیز باید مزید بر علت دانست. تلاش می‌شود توضیح داده شود که اگر ناسیونالیسم به عنوان یک گفتمان هویت ساز نتوانسته فرایند ملت سازی را در خاورمیانه به تکامل برساند، انتظار از گفتمان‌های بنیادگرا برای ایجاد ملت سازی با توجه به المان‌های هویتی امری عبث است.

۳. ناسیونالیسم و بعثیسم داعیه‌داران هویت ملی در جهان عرب

از دید بیلینگ ناسیونالیسم یک ایدئولوژی است که از هر ملتی به صورت یک واحد حفاظت می‌کند و دائماً از طریق فعالیت‌های سمبلیک، مثل احترام گذاشتن به پرچم، باز تولید می‌شود. تمایز بین درون گروه یا "ما" و "آنها" به طور پیچیده‌ای با ایده ملت و ناسیونالیسم به عنوان معیاری برای تشخیص اینکه چه کسی خودی و چه کسی غریبه است، همراه است. از نظر بیلینگ ناسیونالیسم نیروی خفته‌ای نیست که خود را تحت شرایط فوق العاده بروز دهد یا نوعی فاجعه طبیعی که به صورت خودجوش و پیش‌بینی ناپذیر حادث شود؛ ناسیونالیسم گفتمانی است که به صورت مداوم آگاهی ما و شیوه فهمان از را جهان سامان می‌دهد؛ و باز تولید ما تحت عنوان "ملت" هویت جمعی ما را می‌سازد. ناسیونالیسم شکلی از دیدن و تفسیر کردن است که گفتار و طرز تلقی‌های روزانه ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد. (گراسویتز (۲۰۰۷) و اوزکریملی (۱۳۸۳) نقل شده در هاشمیانفر و همکاران، ۱۳۹۱، ۱۸۵-۱۸۶). بدون شک چنین فرایندی مستلزم مکانیسم‌هایی است که نقش دولت و نخبگان را پررنگ‌تر می‌کند. زیرا ایجاد یک روحیه ملی و عواطف جمعی در سطح یک کشور فرایندی زمان‌بر و پویا است که نیازمند نیروی

محركه ایست که ملی‌گرایی و میهن‌دوستی را از راه بازتولید علائق مشترک و سمبل‌های ملی بازتولید کند. این روند در صورت موفقیت و در صورت اقبال همگانی منجر به هویت ملی و تعریف خود در قامت ملی می‌گردد، که سنگ بنای برساختن ملت - دولت در طول تاریخ بوده است. اما ظهور ناسیونالیسم در خاورمیانه بنا به ضرورت تاریخی در پی ایجاد چنین هویت ملی بوده است. نخبگان خاورمیانه‌ای در تلاش بوده‌اند تا با استفاده از گفتمان ناسیونالیسم هویت‌های تکه تکه و فرقه‌ای، قبیله‌ای و عشیره‌ای و حتی افراد سرخورده را گرد هم آورند و دولت - ملت را بر آن استوار سازند. شاید به زعم نخبگان عرب هیچ ایدئولوژی در آن برهه زمانی که فرایند استقلال‌طلبی و تفاوت‌گذاری در جهان عرب نصیح گرفته بود به اندازه ناسیونالیسم نمی‌توانست به عنوان یک گفتمان برتر و هویت‌ساز، توده‌ها را با خود همراه کند و مرزهای ملی را ترسیم کند.

از نظر میشل عفلق، ناسیونالیسم عرب تجلی روح عرب است. زبان، تاریخ و سنت‌ها هرچند اهمیت دارند، تنها پیوندهای ظاهری هستند، ناسیونالیسم یعنی کوشش در راه هدف ملی و خواستن ترقی که هرگاه ملت کند شود یا شرایط موجود رو به زوال گذارد و ملت عقب‌تر از ترقی جهان گام بردارد، مردم را بیدار کند (خدوری، ۱۳۹۵: ۱۹۰ - ۱۹۱). طرح این مباحث از سوی داعیه‌داران اولیه ناسیونالیسم به هر حال جذابیت‌هایی را در جوامع عربی ایجاد می‌کرد. زیرا به دلیل شرایط فقدان هویتی چاره‌ساز، ناسیونالیسم از جذابیت و دورنمای خوبی برخوردار بود. به همین خاطر در ابتدا طرفداران ناسیونالیسم با استفاده از احساسات و عواطف و با توجه به حمایت نخبگان عربی توانستند تا حدودی گفتمان ناسیونالیسم را به جایگاه هژمونیک ارتقا دهند. تلاش رهبران ناسیونالیست در مصر ایجاد هویت ملی بر پایه پان‌عربیسم در جهان عرب به رهبری مصر و جبران همه ناکامی‌ها در جهان عرب بود. در سوریه و عراق نیز گفتمان بعثیسم در صدد برساختن هویت ملی جداگانه‌ای بود که پایه‌های حزب بعث را در قالب تشکیل دولت تقویت می‌کرد. تلاش برای کسب هویت جدید در قالب گفتمان ناسیونالیسم، از شعارهای ملی‌گرایی، سکولاریسم، دولت - ملت‌سازی و دگرسازی غیرعرب‌ها و در راس آنها تخاصم با اسرائیل بهره‌مند شد. نخبگان عرب با این شعارها و تلاش‌ها سعی داشتند برای ملت عرب، هویتی مستقل ترسیم کنند تا سرخوردگی‌ها و ناکامی‌ها را جبران کنند و اعراب را به عنوان یک ملت مستقل به جهانیان معرفی کنند.

ارنست گلنر معتقد است که حتی در جاهایی که نشانه‌هایی از وجود ملت نبوده است، ناسیونالیسم با قدرت و با استفاده از برخی نشانگان تمایز بخش، به خلق ملت می‌پردازد (قوام و زرگر، ۱۳۸۹، ۳۱۴). ناسیونالیسم بسته به چگونگی تعریف و چگونگی واکنش افراد یک ملت به آن می‌تواند مکانیسم مثبتی باشد که تعلق به کشور را بالاتر از همه دلبستگی‌های اجتماعی افراد قرار دهد. طوریکه فرد، شناخت خود را در هویت ملی جستجو نماید. ناسیونالیسم به گره زدن این بازنمایی تحت عنوان یک گفتمان تلاش دارد رابطه همذات‌پنداری را درون مرزهای ملی - سیاسی کشور پایه‌ریزی کند. گفتمان ناسیونالیسم این فرایند را با تمسک به نمادهای مشترک، اسطوره‌ها و موفقیت‌های یک ملت بازتولید و تداوم می‌بخشد. این باعث می‌شود هویت ملی ساخته شود که همه افراد نسبت به آن وفادار باشند، حتی اگر سابقه چندان زندگی با هم را نداشته باشند و یا متعلق به نژاد یا مذهب مشترک هم نباشند. بررسی گفتمان ناسیونالیسم در خاورمیانه حاکی از برخی تلاش‌ها در این راستا بوده است.

نخبگان عربی به وضعیت آن چیزی که در آن قرار داشتند آگاهی داشتند و هر کدام در تلاش بودند که راه حلی برای آن ارائه دهند. چیزی که آن زمان مشاهده شده است بیشتر دنباله روی از ایده‌هایی همچون سکولاریسم، مدرنیسم و سوسیالیسم بوده است. نخبگان عربی با طرح و بحث این ایده‌ها تلاش داشتند مخاطبان بیشتری را حول ایدئولوژی خود گرد آورند. در حقیقت این تلاش‌ها را باید نوعی هویت یابی در فروپاشی ساختارهای حاکمیت استعماری تلقی کرد. در این راستا نه تنها نخبگان بلکه احزاب، دسته جات همه به تکاپو افتادند تا راه چاره‌ای برای آن وضعیت بیابند. میشل عفلق یکی از رهبران اندیشه بعث عربی باور داشت که برای بازگشت به دوره (دوران استقلال و زایش هویت جدید بعد از پایان قیمومیت در جهان عرب) یک انقلاب اجتماعی و سیاسی مسالمت جویانه به تنهایی نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. در آثار و منابع مکتوب وی آنچه که به عنوان راهکاری برای خروج از آن وضعیت و «ولادت جدید روح عربیت» پیشنهاد شده بود، کودتا با لفظ واژه عربی «انقلاب» بود. او کودتا یا همان انقلاب عربی را یک «صحوه» می‌دانست، که به معنای بیداری است. عفلق باور عمیق داشت که حاکمیت پیکری است فاقد روح و برای «اصلاح» یا علاج پیکره بی‌جان ایده دولت، باید روحی را در آن دمید. او از مترادف «انضال» به معنای مبارزه برای گسترش فهم «انقلاب» یا کودتای مورد نظرش بهره جست (موجانی، ۱۳۹۴ : ۶۰-۶۱).

احزاب سیاسی که در طول این دوره ظاهر شدند ایده‌های مذهبی یا سکولار را مطرح می‌کردند، اما در واقعیت مردم از این احزاب، تنها به عنوان راهی برای کسب قدرت پیروی می‌کردند. احزاب ممکن بود با ایده‌های متعالی سوسیالیسم و ملی‌گرایی عربی ایجاد کردند، اما نهایتاً گروه‌های قومی تشنه قدرت در خاورمیانه از این احزاب به عنوان راهی برای کسب قدرت توسط گروه خودشان استفاده می‌کردند (Zirkle, 2007, 32). در هر صورت هر حزبی با توجه به گفتمان خود در تلاش بود تا سیطره گفتمانی خود را بر همه احزاب رقیب و در کل کشور به جایگاه هژمونیک برساند. اگرچه فضای سیاسی آن روز خاورمیانه و خصوصاً مصر حاکی از غلبه احزاب متمایل به ایدئولوژی‌های غربی و غیر اسلامی بود، ولی هیچ کدام از این گفتمان‌ها در قالب بازی‌های سیاسی و دموکراتیک نتوانست جایگاه خود را به سطح هژمونیک برساند. در مصر گفتمان ناسیونالیسم در ردای افسران آزاد، در سوریه توسط نظامیان و در عراق توسط کودتای بعثی‌ها بوده است. یعنی در هر سه کشور برتری هژمونیک یک گفتمان، نه در قالب مبارزات گفتمانی و هویت‌یابی در بستر اجتماع و مقبولیت عامه، بلکه با استفاده از قدرت فیزیکی و توسط ارتش‌ها بوده است. یعنی ایدئولوژی که مورد استفاده قرار گرفته صرفاً به جهت کسب قدرت و حفظ آن و بیرون راندن رقیب از صحنه بوده است. این رقابت‌های سیاسی که بعضاً همراه با خشونت بوده است با هویت‌یابی اجتماعی و تحکیم یک هویت ملی بر اساس ثبات سیستم متفاوت است.

۱.۳ مصر

مصر در سال ۱۹۵۲ به وسیله انقلاب افسران آزاد استقلال خود را از استعمار انگلستان بدست آورد. از آن زمان ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی خلاء وجود ایدئولوژی را پر کرد. ناسیونالیسم عربی در مصر ظاهر شد، زیرا رهبر جنبش، عبدالناصر به ایجاد افسران آزاد کمک کرده بود و انقلاب علیه دولت بریتانیا را رهبری می‌کرد. از آن زمان او گام‌هایی برای رهبری عرب‌ها و مصری‌ها برداشت. چون اولین رهبر عربی بود که برای آزادی کشورهای عربی قدم بر می‌داشت، هر ایدئولوژی که او اظهار می‌کرد فوراً توسط همه عرب‌هایی که خواهان آزادی از استعمار بودند دنبال می‌شد. افسران آزاد یک برنامه شش‌گانه برای هدایت دولت شکل داده بودند: نابودی استعمار انگلستان و حذف همکاران مصری آنها، از بین بردن فئودالیسم، پایان دادن به کنترل سیاسی کشور بوسیله پایتخت‌های خارجی، ایجاد

عدالت اجتماعی، شکل دادن یک ارتش ملی قوی، و ایجاد یک زندگی سالم و دموکراتیک. افسران آزاد هیچ دیدگاه از پیش تعیین شده برای سازمانهای سیاسی با جهت گیری‌های ایدئولوژیک نداشتند. وقتیکه آنها قدرت را بدست گرفتند، شورای فرماندهی انقلاب (Revolutionary Command Council) (RCC) را به رهبری ناصر ایجاد کردند. که به عنوان بدنه اجرایی دولت خدمت می کرد. آنها به موقعیت های پیش آمده پاسخ می دادند و در این مسیر به تدریج ایدئولوژی و سازمانهای سیاسی را شکل دادند. شورای فرماندهی انقلاب به طور موثر کنترل بر جامعه و مخالفان سیاسی را با تبعید ملک فاروق، با ممنوعیت دوباره افرادی که اشتغالی بین سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۲ داشته‌اند، با ممنوعیت همه احزاب سیاسی و با ممنوعیت اخوان المسلمین - بعد از تلاش برای ترور ناصر- ایجاد کرد. قانون اساسی سال ۱۹۵۴ تعهدی نسبت به امحاء امپریالیسم و فدرالیسم و تاسیس ارتش قوی، عدالت اجتماعی و جامعه دموکرات داشت. به هر حال ناصر دست به یکسری اصلاحات در آموزش زد و در افزایش نقش و حضور زنان در جامعه و تقویت طبقه متوسط قدم برداشت. حتی به موسسات مذهبی برای حفظ استقلال سیاسی نیز اجازه فعالیت می داد. او یک دولت سکولار تاسیس کرده بود، اگرچه تاحدودی اقتدارگرا، که اغلب مردم مصر را در بر می گرفت اما فرهنگ مصر که در برگیرنده اسلام بود را رها نکرد. (Zirkle, 2007, 35-44). این فرهنگ اسلام گرای مصر بود که چالش بزرگی برای ناصر و ناسیونالیست‌ها بوجود آورد. نه دولت سکولار ناصر علی رغم اهداف سوسیالیستی خود توانست اخوان المسلمین را تحمل کند و فرایند مشارکت آنها را در قدرت هموار کند و نه اخوان المسلمین و اسلام گراها بعد از شکست ۱۹۶۷ مصر از اسرائیل و تمایل ناصر به توافق با انگلیسی‌ها توانستند ناصر را تحمل کنند. در هر صورت این تقابل منجر به بدترین خشونت‌ها علیه اخوان المسلمین گردید. طوریکه منجر به اضمحلال ساختار اولیه اخوان المسلمین و جدایی جوانان اسلام گرای اخوانی از رهبران کهن سال با زایش ایده تکفیر گردید. این شکاف عمیق هویت ملی مصر را نشانه رفته بود و بزرگترین تهدید برای هویت ملی تحت گفتمان ناسیونالیسم در مصر بود.

۲.۳ سوریه

در سوریه فرایند دولت - ملت سازی توسط حزب بعث شروع شد. هسته مرکزی حزب بعث نظامیانی بودند که به اقلیت علوی تعلق داشتند. به همین دلیل هژمونیک کردن گفتمان

بعثسیم در سوریه به دلیل تنوع جمعیتی بسیار دشوار بود. ایدئولوژی بعثیسم با استفاده از خشونت و زور توانست خلاء ناشی از عدم وجود ایدئولوژی سامان بخش در سطح ملی را پر کند. به هر حال سوری‌ها مانند دیگر کشورهای رها شده از استعمار و عثمانی نیاز به برساختن هویتی داشتند تا تحت لوای آن هم دولت را بسازند و هم هویتی را برای مشروعیت ملی ایجاد کنند که نظامیان توانستند با تکیه بر قدرت ارتش از این فرصت نهایت بهره را ببرند.

رژیم شکل یافته از اقلیتی علوی، که ۱۰ درصد از جمعیت سوریه را تشکیل میداد، اکثریت مسلمان سنی سوریه را می‌رنجانند. علوی‌ها به خاطر حجم زیاد استفاده از خشونت بر علیه کسانی که علیه دولت حرفی بزنند، قدرت سیاسی را برای مدت طولانی حفظ کردند (Zirkle, 2007, 30). تقابل و تعارض در سوریه نیز از تنوع قومی، نزاع دائمی برای قدرت و عدم مشروعیت حزب بعث شروع شد. اکثریت جمعیت سوریه خود را عرب می‌دانستند و تاکید بر عربیت شاید می‌توانست تاحدودی این شکاف هویتی را پر کند.

زیرا ساکنین مسیحی، علوی، دروزی و مسلمان عرب که بر اقلیت ترک یا کرد آن سرزمین برتری جمعیتی داشتند و به رغم تفاوت‌های عمیق دینی - مذهبی، خود را «عرب» می‌دانستند، بدین ترتیب آنها شکلی تازه از جامعه عرب طرفدار بعث را با شعاع دایره‌ای بلندتر از شعبه عراقی شکل دادند (موجانی، ۱۳۹۴: ۷۲).

اما این نیز موقتی بود و نتوانست به یک هویت ملی قدرتمندی تبدیل گردد. به زودی تقابل میان اسلام گراها و حکومت سکولار بعثی خود را نشان داد. این تعارض که به خشونت تبدیل شد یکی از تهدیدهای جدی برای هویت ملی کشور سوریه بوده است که تاکنون نیز ادامه داشته است. بهار عربی در سوریه بیش از هر کشور دیگر با خشونت همراه بود و اتفاقاً منجر به ظهور رادیکال‌ترین گروه اسلام گرا شد که به سبب ناکامی و ناکارآمدی دولت سکولار این کشور بیشترین مبارزه را علیه این دولت انجام داد. لازم به ذکر است؛ کشتار شهر «حما» در سال ۱۹۸۲ طبق برآوردها منجر به قربانی شدن بین بیست ال سی هزار نفر از اخوان المسلمین سوریه شد. این کشتار توسط نظام بعثی و سکولار حافظ اسد انجام شد (عطوان، ۱۳۹۵: ۳۰). این نقطه عطفی برای شکست میان اسلام گراها و دولت حاکم از یک طرف و از طرف دیگر میان دولت و ملت بوده است. این موضوع به عنوان زخمی است که هنوز التیام نیافته و خود را در تحولات خونین اخیر سوریه به وضوح نشان داده است.

۳.۳ عراق

بخشی از مشکل عراق ناشی از این واقعیت است که دولت در بغداد باید در یک واحد ملی که مرزهایش بطور مصنوعی توسط بیگانگان ترسیم شده و بر ملتی که از گروه‌های کوچک و بزرگی که از نظر عینی و ذهنی خودمختار و گاه رقیب یکدیگرند، بوجود آمده و پیوسته روابطی متشنج با هم داشته‌اند، اعمال کنترل سیاسی کند. حال آنکه به عنوان مثال، رهبری سیاسی در کشورهایی چون ایران و مصر که طی قرن‌ها دارای یک هویت ملی مشخص و متمایز کننده شده‌اند و جوامع شان از انسجام نسبی برخوردار است، با چنان مشکلاتی مواجه نیست (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹). ایدئولوژی بعثی به سبب نبود فرایند تاریخی ملت سازی در عراق توانست خود را به عنوان یک ایدئولوژی وارداتی و الصافی بر جامعه عراق تحمیل نماید. در واقع ملت عراق به دلیل ماهیت تنوع قومی، جوان بودن در فرایند ملت سازی و قیمومیت بعد از استقلال همواره بر سر فرایند دولت سازی با کشمکش‌های جدی مواجه بوده است که معمولاً تغییر دولت در تاریخ معاصر این کشور همراه با درگیری و خونریزی بوده است.

صدام حسین از آسمان نازل نشده بود بلکه محصول کردارهای خویش (ملت خویش) است. تعصب جنایتکارانه‌ای که وی با آن به سرکوب کردها و شیعیان پرداخت بازتاب عمیق گذشته زندگی عرب بود (عجمی، ۱۳۸۷: ۲۰۹ - ۲۱۰). با توجه به این فرایندها، ملت عراق در معنای ملت بودن دچار نقصان‌های اساسی است. زیرا با توجه به اینکه این کشور بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی به استقلال رسیده نتوانسته است فرایند تاریخی - اجتماعی شکل‌گیری یک ملت را داشته باشد. در واقع آنچه که در عراق بعد از فرایند استقلال طی شده است، نزاع دائمی بین قومیت‌ها برای غلبه بر اقوام دیگر و کشمکش برای کسب قدرت بوده است و نه فرایند ملت‌سازی. از جمله عوامل مهمی که استحکام ساخت ملت - دولت را به معاوضه می‌گیرد این است که در دولت چند قومیتی معمولاً یک قوم، تحت عنوان ناسیونالیسم، در پی سلطه خود است. ملی‌گرایی در بسیاری از این کشورها به بیان واینر و هانتینگتون، به معنی احساسی است که گروه مسلط قومی در خصوص قلمرو ملی ابراز می‌دارد. واقعیتی که در عراق وجود داشته و همیشه اعراب سنی مذهب خود را به عنوان تنها گروه محق برای تشکیل حکومت می‌دانستند و با عنوان ناسیونالیسم انتظار تبعیت از دیگر اقوام عراقی را داشته‌اند. در واقع در کشورهای چند قومیتی دولت در پی آن است که پذیرش مرزهای قراردادی را بر قومیت‌های مختلف تحمیل کند. اما واینر و

هانتینگتون معتقدند که این فرایند چندان قرین توفیق نبوده است. دامنه ملت سازی یا ترکیب قومیت‌ها به گونه‌ای که به صورت یک ملت درآیند بسیار محدودتر از آن بوده است که بسیاری از تحلیلگران انتظار داشتند که رخ بدهد (مردیها ۱۳۸۳، ۱۵۴-۱۵۵). تاریخ عراق در کشمکش میان سه ملی‌گرایی عراقی (الوطنیه)، ملی‌گرایی عربی (القومیه) و ملی‌گرایی قومی (کردی، ترکمن) بوده است. زمینه‌های شکل‌گیری و تداوم این سه ملی‌گرایی را باید در سه خاطره جمعی مردم عراق جستجو کرد: تمدن بین‌النهرین باستان، میراث اسلامی و عربی و امپراطوری عثمانی (غرایاق زندی، ۱۳۸۹: ۲۳). غالباً وقتی شکاف‌های قومی یا نژادی یا دینی بر شکاف‌های طبقاتی منطبق شود، آتش شورش شعله ور می‌شود. رژیم بعث که خود را متعلق به قبایل سنی مذهب عراق می‌دانست عملاً بخش اعظم امکانات و منابع را بین این اقوام توزیع می‌کرد و این خود باعث تعمیق شکاف‌ها و گسترده‌تر شدن مرزهای عداوت و کینه بین اقوام مختلف در عراق شده است.

۴. شکست ناسیونالیسم در جهان عرب

سه کشور مصر، سوریه و عراق را می‌توان به عنوان سه کشور پیشرو در آرمان ملی‌گرایی دانست. اوج شعارهای ملی‌گرایی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از اروپا به سمت شرق و امپراطوری عثمانی سرازیر شده بود، مرزهای اجتماعی و سیاسی این سه کشور را بیش از همه در نوردید. ناسیونالیسم به شکل شمشیری دو سوویه هم فروپاشی عثمانی را با نضج گرفتن ناسیونالیسم عرب هدف قرار داده بود و هم در قالب ترک‌های جوان منجر به تاسیس دولتی بر پایه اندیشه‌های ملی‌گرایی در ترکیه شده بود. ملی‌گرایی در کشورهای عربی به دلیل کاستی‌های تاریخی و ناتوانی نخبگان و عقب‌ماندگی ساختارهای اجتماعی و البته دخالت‌های بیگانگان، با هر نسیمی به سوی وزیدن می‌گرفته است. به همین دلیل ناسیونالیسم در این کشورها بیشتر متأثر از کنش‌های خارجی بوده است تا تعاملات داخل کشور و بصورت پدیده‌ای درون‌زا. مهمترین حادثه‌ی خارجی که ناسیونالیسم عربی از آن تاثیر پذیرفته تاسیس اسرائیل و شکست‌هایی بوده است که کشورهای عربی از اسرائیل متحمل شده‌اند.

در طول نزاع عربی-اسرائیلی، ملی‌گرایی به عنوان یک سلاح ایدئولوژیک عمل می‌کرد. ناسیونالیسم عربی در منطقه فلسطین هم علیه صهیونیسم اسرائیلی و امپریالیسم

هویت ملی در ابهام: از ناسیونالیسم تا بنیادگرایی در خاورمیانه ۱۵

غربی مبارزه می‌کرد و هم قطب روحی قوی برای انسجام و همکاری کشورهای عربی به حساب می‌آمد (Liu, 2008, 73).

اما هیچ موقع این همکاری در کشورهای عربی به دلیل غلبه احساسات ناسیونالیستی نتوانست دستاورد ملموسی را برای اعراب رقم بزند. در صورتیکه شکست‌هایی که از اسرائیل متحمل شدند تاثیر عمیقی هم بر سرنوشت اعراب و هم بر فرایند ملی‌گرایی برجای گذاشت.

جنگ ۱۹۶۷م، که به تصرف شهر قنیه و انضمام جولان به اراضی اشغالی منجر شد، در واقع اقدام اسرائیل برای ورود به قلمرو سوریه بود، یعنی اشغال بخشی از سرزمین عربی تحت حاکمیت بعثی‌هایی که «آزادسازی سرزمین‌های اشغال شده عربی» را غایت آمل خود می‌دانستند. پیامد این رویارویی، رفتار تحقیرآمیز اسرائیل بود تا قدرت اداری و اجتماعی بعث سوریه را ناتوان و حقیر نشان دهد. از آن سوی اردن نیز در نقش تقابل با سوریه ظاهر شد و مصر نیز همبستگی مورد انتظار را با تاخیر نشان داد. پاسخ بعث سوری هم در آن شرایط دشوار، بیش از آن که رو به سوی دشمن صهیونیستی داشته باشد، تفکری تحقیر شده در دفاع از آرمان‌های خود بود. بعثی‌ها در نشست چهارم اتحادیه عرب در خارطوم شرکت نکردند و بدین ترتیب خشم خود را از «ناهمراهی» عربی نشان دادند. در آن شرایط اسرائیل از ایجاد فواصل در صفوف ارتش‌های عربی خرسند بود: اسرائیل کوشید شرایط تازه دنیای عرب را به سوی بحرانی داخلی و متاسفانه پیوسته به زمان ما سوق دهد (موجانی، ۱۳۹۴: ۸۱-۸۲).

شکست ناسیونالیسم عربی و ناصریسم در سرتاسر جهان عرب طنین انداز شد. سیاست‌ها (در کشورهای عربی)، تمایل بیشتری به سمت هیجان و احساسات پیدا کرد تا سیاست‌های مشخص و ملموس. سیاست‌ها بر بقا، اضطراب و بحران‌های ممکن آینده در جهان عرب متمرکز شد. تعدادی از نخبگان عرب به خاطر پیروی از ایدئولوژی کور ناسیونالیسم عربی، شروع به انتقاد از ناصر و عرب‌ها کردند. جهان عرب همه وزن و توان خود را پشت ایدئولوژی توخالی ناسیونالیسم انداخته بود که هیچ دستاوردی جز ائتلاف منابع در جنگ با اسرائیل برای کشورهای عربی نداشت. (Zirkle, 2007, 59-60). دولت جمال عبدالناصر به عنوان یکی از سمبل‌های طرح دولت اقتدارگرای سکولار در جهان اسلام، شهرتش را از تقابل با استعمار به دست آورد، اما این شکست عظمت سکولار - سوسیال ناصر را از بین برد. این شکست، ضربه‌ای به جامعه‌ی اسلامی وارد کرد. در واقع،

زبان گفتمان سکولارها، توان توصیف و توجیه این شکست را نداشت و جهان اسلام در بهتی عمیق فرو رفت. شکست مزبور، باعث گسترش بیش از پیش انتقادات در مورد موقعیت مسلمانان در جهان شد (خانلرخانی، ۱۳۹۳). بعد از این تاریخ شاید اعراب دریافتند که ساختار دولت‌هایی که بر سریر قدرت در کشورهای عربی تکیه زده‌اند چقدر پوشالی و نالایق برای در دست گرفتن سرنوشت اعراب هستند. هرچه این حس در بین جوامع عربی عمیق‌تر می‌شد و جوامع عربی از عملکرد حکومت‌های خود ناراضی‌تر می‌شدند، دولت‌های حاکم بر تقویت قدرت خود و بسته‌تر کردن فضای سیاسی و اجتماعی داخلی خود می‌افزودند. دولت‌های سکولار که از وعده‌های ناسیونالیستی خود ناتوان شده بودند و از طرف دیگر حس تحقیری را در جوامع عربی دامن زده بودند دریافتند که توان ساختن هویتی ملی بر پایه عربیت را ندارند و نمی‌توانند با احساسات جریحه دار عربی سازگار باشند. به همین دلیل در هر سه کشور روی به سوی خشونت و پاره کردن زنجیرهای ضعیف ملی‌گرایی کردند. در مصر و سوریه دولت‌های سکولار نهایت خشونت را علیه اخوان المسلمین به کار بستند. آنها دریافته بودند که ایدئولوژی رقیب آنها یعنی اسلام گراها به خوبی توانسته‌اند افکار عمومی اعراب را در دست بگیرند و گفتمان جایگزینی مناسبی برای آنها باشند. به همین دلیل حملات خود را نسبت به اسلام گراها شدیدتر کردند.

۵. کاستی‌های ناسیونالیسم و بعثیسم

در روند دولت - ملت سازی، نهادسازی از اولویت اساسی برخوردار است. اساساً این مسیر در گام اول با تاسیس، توسعه و تثبیت نهادهای دولتی آغاز می‌گردد و کل فرایند بر مدار آن به پیش می‌رود. انباشت قدرت و ظرفیت سازی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در وهله اول نیازمند ظهور نهادهای کارآمد سیاسی و ارتقای قدرت نهادی دولت است. ظهور و رشد دولت‌های ملی در اروپا، ابتدا با صورت‌بندی یک دولت متمرکز و توسعه ظرفیت‌های نهادی آن در ابعاد مختلف خصوصاً نهاد نظامی و به قاعده در آوردن خشونت از دریاچه نهادهای حقوقی و با مکانیسم نیروی نظامی صورت گرفت. بتدریج با پیشرفت دولت ملی اروپایی، ظرفیت نهادی آن از نظر سیاسی و اقتصادی نیز پیشرفت چشمگیری کرد و در چند سده در چهره نظام دموکراتیک تجلی یافت. نهادهایی مانند قانون اساسی، پارلمان، احزاب، دیوان قضایی، نیروی پلیس و .. همه موجب حفظ و تداوم نظم و ثبات در

دولت‌های اروپایی و سیر روبه پیشرفت و تثبیت شده انباشت قدرت در این کشورها شد (قوام و زرگر، ۱۳۸۹؛ ۳۲۶). در هیچ یک از سه کشور مذکور این گونه تلاش‌ها صورت نگرفت. بلکه تمام تلاش‌ها برای کسب قدرت و حفظ آن با استفاده از خشن‌ترین روش‌ها بوده است. رژیم‌های اقتدارگرایی که تحت ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم و بعثیسم بر سرکار آمدند در واقع از ایدئولوژی به عنوان تنها ابزار مشروعیت‌ساز برای خود استفاده می‌کردند و به دیگر جنبه‌های مشروعیت یعنی توزیع برابر مواهب، ایجاد فرصت‌های متوازن برای رشد افراد، ایجاد نهادهای ملی و ساختارهای بادوام عمومی و اعتنا به فرایند توسعه و در نهایت مشارکت ملی اعتنایی نداشتند. دلیل عمده آن را باید در کسب قدرت توسط گروه‌های اقلیتی دانست که به هر نحوی خواهان غلبه بر دیگر اقوام و گروه‌ها بودند. بنابراین، نه در مصر و سوریه و نه در عراق هیچ تلاشی مبنی بر توجه به خواسته‌های اجتماعی و تلاش برای القای یک هویت والا با اجرای برنامه‌هایی اعم از آموزشی، فرهنگی و حتی اقتصادی صورت نگرفت. در فاصله سال‌هایی که حکومت‌های ملی و بعثی بر سر کار بودند دامنه اختلافات قومی از یک طرف و فاصله بین دولت و ملت از طرف دیگر بیشتر شد.

ایدئولوژی ناسیونالیسم که بر عواطف و احساسات عربی استوار بوده نه تنها نتوانسته فرایند ارتقای یک فرهنگ والای ملی را تقویت کند، بلکه حاشیه‌ها را سترگ‌تر و میل به از هم گسیختگی را تقویت کرده است. بطوریکه حاشیه‌ها از متن بزرگ‌تر و خطر بی‌ثباتی سیاسی آینده بیشتر شده است. آنتونی اسمیت اشاره می‌کند که هر جا شکاف‌های قومی مرزهای طبقاتی را میانبر بزنند، ممکن است آتش درگیری طبقاتی پنهان را کاهش دهند. هنگامی که شکاف‌های قومی و طبقاتی منطبق شوند، و گروه‌های قومی بر اساس طبقات اجتماعی متحد شوند و احساس کنند مورد تبعیض قرار گرفته‌اند، اختلاف طبقاتی به هسته مرکزی بالقوه‌ای برای شورش‌های قومی تبدیل خواهد شد (مردیها، ۱۳۸۳، ۱۶۳). هم در سوریه و هم عراق نه تنها تلاشی برای عدم انطباق شکاف‌های قومی و شکاف‌های طبقاتی نشد، بلکه به اعتنای قدرت سرکوب دولتی این شکاف‌ها برهم منطبق شدند. به همین دلیل مستعد بی‌ثباتی‌های بسیار زیادی شدند. نیروهای گریز از مرکزی که نه تنها دولت، بلکه سرزمین این دو کشور را با فروپاشی مواجه کرده است. بعد از اینکه دولت در عراق و سوریه با چالش مواجه شد. گروه‌های مختلف تحت عناوین گوناگون تلاش کردند تا هویت جدیدی که متمایز با هویت ملی و حتی مذهبی بود را برای خود تعریف کنند.

تلاش آنها این بود که طبقه‌بندی بین خود و دیگری را بر اساس هویتی تعریف کند که لزوماً بر مرزهای ملی منطبق نباشد. عنصر دین به سبب ماهیت ویژه‌ای که دارد حکم مفصل‌بندی بین افراد گروه و راه نجات از مشکلات تلقی شد. مذهب توانست دال مرکزی گفتمان آنها را شکل دهد و آنها را با هویت ملی بیگانه کند. زیرا هویت ملی برای آنها امری بیگانه است که کوچکترین ذهنیتی در مورد آن ندارند. به همین دلیل تلاش می‌کنند آنقدر دال‌های دورن گفتمانی خود را تقویت کنند تا دولت مرکزی را به عنوان دگر بزرگ یعنی خصمی که هیچ راه مذاکره‌ای بر روی آن باز نیست نگاه کنند.

در مصر نیز ناسیونالیسم بر پایه حکومت اقتدارگرایی بنا شده بود که بر اساس کنارگذاری‌های زیادی به قدرت دست یافته بود و به عنوان مثال هرگز نتوانسته بود جماعت‌های اسلامی را درون هویت‌سازی ملی مضمحل نماید. عدم مشارکت دادن اسلام گراها در قدرت، استفاده از سرکوب و زور بر علیه منتقدان و مخالفان اسلام‌گرا، عدم توسعه متناسب و متوازن جهت کسب مشروعیت ملی و غیره از کاستی‌ها و ضعف دولت سکولار و ملی‌گرا در تثبیت دولت و تداوم فرایند ملت‌سازی در مصر بوده است. ناصر همه حیثیت خود را در مبارزه با اسرائیل گذاشته بود. یعنی هویت عربی را در مبارزه و کوتاه کردن دست اسرائیل و امپریالیسم از سرزمین‌های عربی در یک رابطه متقابل استوار ساخته بود. به همین دلیل بعد از شکست، بطور کلی گفتمان آن از هم فروپاشید. اگرچه دولت‌های بعد از ناصر نیز هرگز اسلامی نبوده‌اند. اما مهم این است که دیگر ناسیونالیسم به عنوان عنصر هویت‌ساز معرفی نشد و تا به امروز اعراب نتوانسته‌اند هویت ملی قوی در کشورهای خود بنا نهند.

۶. ناتوانی ناسیونالیسم در ایجاد هویت ملی

مهمترین کاستی و ضعف ناسیونالیسم و بعثیسم در جهان عرب را باید در ملت‌سازی و یکپارچه کردن دل‌بستگی‌های هویتی در گستره ملی دانست. هویت ملی برپیش فرض وجود یک ملت و آگاهی ملی استوار است. هویت ملی یک مفهوم واقعی است که متفکران رشته‌های گوناگون هر کدام از زاویه‌ای به بحث و بررسی درخصوص آن می‌پردازند. هویت ملی با حس خود برترینی و بی‌همتایی تفاوت دارد، چون بیان این حس نیازمند وجود یک ملت نیست «پیش از ظهور ناسیونالیسم، برخی گروه‌های قومی و جوامع فرهنگی بدون اشاره به هویت ملی دارای حس بی‌همتایی بودند». «هویت ملی مجموعه‌ای

از نگرش‌ها و گرایش‌های مثبت نسبت به عوامل، عناصر و الگوهای هویت بخش و یکپارچه کننده در سطح یک کشور به عنوان یک واحد سیاسی است» عناصر هویت از پیش موجود هستند. تفاوت در معنا و اهمیت آنها نهفته است که هویت‌ها و شخصیت‌های مستقلی را به لحاظ فرهنگی و ملی ایجاد می‌کند. هویت‌های ملی در عصر جدید با ابتناء بر رشد خودآگاهی مردم در قالب فرهنگ‌های ملی و با تکیه و تاکید بر ارزش‌های انسانی شکل گرفته‌اند. حتی با تاکید بر برابری‌های اقتصادی در فرهنگ سوسیالیستی اگرچه سطحی نازل از ارزش‌های انسانی را نشان می‌دهد اما در هر حال خارج از چارچوب نیست. همچنین تاکید بر آزادی‌های سیاسی نیز در چارچوب ارزش‌های انسانی قرار می‌گیرد. این موضوعات رشد و تکامل هویت‌های جمعی در قالب هویت ملی را نشان می‌دهد و این رشد حاصل فرهنگ مردم است.

معمولاً بارزترین و عمیق‌ترین انگاره‌های هویتی یک کشور در فرهنگ آن قوم تجسم می‌یابد. در بررسی نقش فرهنگ و جلوه‌ها و بازنمایه‌های آن در هویت ملی، صرف نظر از ارزش‌های نهفته در خود آن فرهنگ، نقش و تاثیر و تائر آن از نظر اجتماعی و سیاسی و تاریخی نیز بررسی و تجزیه و تحلیل می‌شود (نجفی و حسینی، ۱۳۹۴: ۱۴۸-۱۴۹).

با این پیش فرض می‌توان استدلال نمود که عملکرد دولت در کشورهای عربی مضمحل نمودن ارزش‌های انسانی و بی‌توجهی به کرامت انسانی بوده است. حفظ ارزش‌های فرهنگی یک کشور و توجه نمودن به خرده فرهنگ‌ها در کنار اهمیت دادن به ارزش‌های ملی می‌تواند زیربنای تقویت هویت ملی برای یک کشور باشد. در ایده ناسیونالیسمی که در کشورهای نامبرده مطرح شد، ایده ناسیونالیسم در صورتی می‌توانست منجر به برساختن هویت ملی گردد که اساس فعالیت خود را به ارزش‌های انسانی همانطور که قبلاً ذکر شد ایجاد فرصت‌های برابر برای رشد همگانی و اعتنا به خرده فرهنگ‌ها و مشارکت دادن همگان برای نهادسازی معطوف می‌ساخت.

بدیهی است کارکرد موثر و مثبت ناسیونالیسم در روند دولت - ملت سازی نیازمند یک برنامه‌ریزی و مهندسی اجتماعی پیچیده، منظم و دور اندیشانه است و نمی‌توان صرفاً در مواقع بحرانی و بروز تهدید به آن رجوع کرد، زیرا ناسیونالیسم با هویت‌یابی یک ملت در یک گستره زمانی نسبتاً بلند ارتباط دارد و امری است که همواره در زندگی عمومی خود را نمایان می‌کند (قوام و زرگر، ۱۳۸۹؛ ۳۱۸). فرایندی که در خاورمیانه در بستر اجتماعی

ظهور و بروز نداشته است. نزاع های اجتماعی موجود در کشورهای عربی در قالب یک هویت کلان ساماندهی نشد. هویت قومی، مذهبی، و حتی سرزمینی در کنار ناکامی های گفتمان ناسیونالیسم و بعثیسم و نداشتن تاریخ مشترک طولانی و مداخلات خارجی همگی از جمله عواملی بود که مانع شکل گیری یک هویت ملی کلان در این کشورها شد. در هویت یابی عنصر "دگر" هویت ساز از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. بر اساس رویکرد فردریک بارث، گروه ها تمایل ندارند که با استفاده از ویژگی های خودشان، خود را تعریف نمایند، بلکه تمایل بر این دارند که این تعریف از طریق نفی یعنی مقایسه خود با "بیگانگان" انجام پذیرد (قوام و زرگر، ۱۳۸۷: ۶۹). ترفندی که به کرات از سوی حکومت های مستقر به کار گرفته شد. حکومت های مستقر با برجسته ساختن و یا برساختن خصم و تعریف آن در قالب امری ذاتی و تاریخی همواره بر ذهن و جسم مردم کشور خود مستولی بوده اند. در اغلب اوقات دایره وسیع خصم بیرونی را به درون مرزهای ملی می کشانند و بدین سبب ابزار سرکوب و خشونت را بدست می آورند. این بیگانه ساختن ها در سطح ملی و البته در قالب منافع ملی تعریف نمی شد، بلکه در قالب ایدئولوژی و عقیده و البته بصورت خشک و غیرمنعطف تعریف می شد که امری شالوده گرایانه و عمیق باشد تا بتواند همواره عنصر سرکوب را در درون خود نهفته باشد. زیرا تعریف خصم در سطوح ملی، سیاسی و تحت مرزبندی های منافع ملی، مستلزم برجسته کردن هویت ملی است که در قالب آن منافع جمعی و ملی کشور معنا پیدا کند و در نتیجه راه حل آن نیز از رهگذر فرایندهای ملی میسر خواهد بود.

مرزهای سرزمینی در جهان مهمترین مشخصه تفکیکی هویت های ملی است. همانگونه که لوسین دلبیو. پای می نویسد: "مقوله هویت ملی در ابتدائی ترین شکل خود با نوعی احترام به مرزهای جغرافیایی یک کشور و پذیرش آن توسط تمامی کسانی ارتباط دارد که در درون آن مرزها قرار دارند و همگی در میثاقی مشخص و مشترک در باب جامعه ای عالیه سهیم اند (قوام و زرگر، ۱۳۸۷: ۶۹). اما در خاورمیانه عربی و به خصوص کشور عراق و سوریه نمی توانیم مرزهای سیاسی را مرزهای هویت ملی بنامیم چه از نظر عینی با وجود قومیت های مختلف و نیروی گریز از مرکز آنها که هویت قومی خود را قویتر از هویت ملی دانسته و چه عملکرد چندین ساله احزاب بعث در تضعیف هویت ملی و چه دخالت های خارجی همگی به تضعیف شکل یافتن هویت ملی کمک کرده اند. برعکس باعث تشدید وفادارهای فردی به مولفه هایی غیر از هویت ملی شده اند.

رسمی‌سازی هویت عربی به عنوان تنها هویت در عراق، از طریق پاکسازی قومی شیعیان و کردها، سلب تابعیت عراقی، اسکان اعراب سنی در مناطق حساس مانند کرکوک، سرکوب حوزه‌های علمیه شیعه بوسیله حزب بعث و با امنیتی کردن جامعه از طریق دستگاه‌های امنیتی و ارتش صورت می‌پذیرفت (یزدانی و شیخ حسینی، ۱۳۹۲: ۲۲۲). کنار گذاشتن گروه‌های قومی و مذهبی در این کشور و تجمیع قدرت در دست برخی خانواده‌ها و قبیله‌ها چالش بزرگی برای هویت ملی در این کشور است و اجازه نمی‌دهد که دولت ملی بتواند برآیند همه نیروهای ملی باشد. این رویه مشابه باعث شده است که گروه‌های گریز از مرکزی در این کشورها بوجود آید که در سایه تضعیف قدرت ملی خود را نمایان سازند. و اساساً هویت خود را در نبود سایه هویت ملی و نقطه مقابل هویت ملی قلمداد کنند. نمی‌توان انتظار داشت که این گروه‌ها با تمام تلاشی که برای هویت‌سازی خود و جذب پیروان می‌کنند در اندیشه برساختن هویت ملی باشند. هم‌ایدئولوژی، هم قدرت طلبی و هم خشونت؛ آنها را تبدیل به نیروهایی کرده است که به شدت با برساختن هویت ملی مخالف باشند و منافع گروهی خود را ارجح از منافع جمعی و ملی بدانند. گزاره‌هایی که از درون گفتمان گروه‌های افراطی در عراق و سوریه بیرون می‌آید، بی‌اعتنایی به هویت ملی و منافع ملی است و در تقابل با ایده هویت ملی معنا پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد ناسیونالیسم با تمام ضعف‌هایی که داشت آخرین تلاش‌ها برای برساختن هویت ملی عربی بوده است که برای همیشه از بین رفته باشد.

۷. هویت‌یابی جدید با رجوع به سنت اسلامی

بعد از شکست رهیافت‌های سیوسیالیسم، ناسیونالیسم، کمونیسم و بعثیسم؛ اسلام‌گرایان و پیشروان اندیشه اسلامی نسخه اسلام ناب یا بازگشت به سلف را مطرح کردند. آنها دریافتند که ضعف و سستی که جوامع مسلمان را در بر گرفته بی‌اعتنایی به آموزه‌های اسلامی و در واقع پشت کردن مسلمانان به اسلام سلف یا همان اسلام ناب است. البته باید این نکته را در نظر داشت که این خود مضمون یک روند تاریخی در خاورمیانه بوده است که در صدد آزمون اسلام به عنوان یک نسخه تمام‌عیار برای حکمرانی و نظم اجتماعی باشد. حکومت‌های ملی‌گرای ناصری در مصر، بعثی در عراق و سوریه به بدترین وجه با تفکرات اسلام‌گرایی مخالفت ورزیدند. بطوریکه در مصر این سیاست‌های حکومت بود که تفکر میانه‌روانه اخوان المسلمین را به اندیشه تکفیر تبدیل کرد. یعنی سید قطب به

عنوان مهمترین نظریه پرداز اندیشه تکفیر کتاب المعالم فی الطریق را در زندان های مصر و تحت شدیدترین شکنجه به رشته تحریر در آورد. در واقع نزاع های اسلام گرایان میانه رو و رادیکال در زندان های مصر اتفاق افتاد و راه و مسیر خود را در زندان از گروه میانه رو جدا کردند. بنابراین هرچه حکومت های حاکم تحت هر عنوانی بر اسلام گرایان فشار وارد ساختند و خواستند آن ها را منزوی نمایند آن ها این موضوع را دلیل بر حقانیت خود می پنداشتند و بر اندیشه ها و خواسته های خود تاکید می ورزیدند. اسلام برای اعراب مرهمی بر ناکامی ها و شکست ها و ایده ای توانمند برای توضیح مسائل و گرفتاری هایشان بود. متن اسلام نه تنها با تاریخ آنها در هم تنیده بود، بلکه به سبب المان های وجودی قابلیت امید و ساختن دوباره ای را به آنها می داد. علی الخصوص که تاریخ اسلام تحت امپراطوری های گذشته دارای مجد و عظمتی تحت عنوان نهاد خلافت اسلامی بوده است.

در چنین فضایی، نهادهای مذهبی به عنوان تنها پایگاه های بیان اعتراض، مطرح شدند. از درون چنین نهادهایی، زبان اعتراضات و مخالفت ها به زبانی مذهبی تبدیل گردید. کلماتی مثل، ظالم، فاسق، فاسد، طاغوت، جاهلیت ... نتیجه سیاسی شدن زبان مذهبی از طریق مکانیسم فوق بود. اعتراض سیاسی از طریق زبانی مذهبی صورت گرفت. و همین امر اسلام گرایی را هرچه بیشتر تقویت کرد (خانلرخانی، ۱۳۹۳: ۱۷۱). اسلام گرایی که مطابق با خواست و نفوذ فکری و پیش زمینه های تاریخی به عنوان ایده مرکزی به کار گرفته می شد. شاید مهمترین عاملی که اسلام به ایده مرکزی تبدیل کرد احساس تحقیری بود که توسط ایدئولوژی ها دیگر گریبانگیر جوامع اسلامی شده بود. این حس تحقیر با شکست ۱۹۶۷ از اسرائیل به اوج خود رسید.

بعد از شکست ۱۹۶۷، اعراب سه تلاش برای بازیابی زندگی سیاسی شان انجام داده اند. اول، جنبش فلسطینی که فوراً بعد از شکست ظاهر شد. جنبش فلسطینی مدعی پاسخ نه تنها به مشکلات خودشان، بلکه داعیه پاسخ به همه مشکلات دیگر در جهان عرب را داشت. طرفداران این جنبش معتقد بودند جنگ های چریکی (Guerrilla Warfare)، جنگ های آزادی بخش ملی و یا انقلاب ملی می تواند جهان عرب را از همه مشکلات و ضعف هایش نجات دهد. دوم، زندگی سیاسی عرب ها حول مذاکرات کشورهای نفتی در منطقه خلیج فارس می چرخید. این کشورها می پنداشتند که عربها مصرف کنندگان سبک زندگی غربی ها شده اند، و به خاطر این ثروت جدید، جهان عرب ضد رادیکالیسم شده و این در نهایت منجر به حل مشکل فلسطینی ها می شود. ولی کشورهای خلیج فارس به اجبار با

واقعیتی روبرو شدند که اگر تلاش ماندگاری برای کمک به آنها انجام ندهند، ثروتشان منجر به حل مشکلات دیگر کشورهای عربی نخواهد بود. و سرانجام، ظهور شیعه گرایی یک نظم جدید کلی در جهان عرب ایجاد کرد. انقلاب [امام] خمینی چرخش اتفاقات در جهان عرب، از سکولاریزم و مدرنیزاسیون به مذهب و محافظه کاری را نشان می‌داد. [امام] خمینی بصورت موفقیت آمیزی، حمایت آن گروه‌هایی که به وسیله سیاست‌های عربی با ادعاهای ناسیونالیسم عربی کنار گذاشته شده بودند، را بدست آورد. شیعه و مذهب و مظلومیت، بطور موفقیت آمیزی بر علیه سکولاریسم و امتیازات تبعیض آمیز طغیان کرد. شیعیان در اغلب کشورهای عربی به وسیله جنبش ناسیونالیسم عربی سنی تحت ظلم بوده‌اند. به ویژه شیعیان در کشورهای عراق و لبنان و دیگر کشورهای عربی خلیج فارس. روحانیون و عامه مردم شیعه، آنچه‌ای که جامعه ناسیونالیسم عربی از آن اجتناب کرده بودند را به جامعه ارائه دادند. یعنی «رستگاری و رهایی را» (Zirkle, 2007 49- 50). این تحولات در جهان اسلام باعث سیاسی تر شدن مذهب هم در بین اهل تسنن و هم در بین اهل تشیع شد. نگاه ایدئولوژیک به اسلام جنبه سیاسی اسلام را تقویت می‌کرد و دستورالعمل اداره جامعه را از دل آن بیرون می‌آورد. اما در دو مذهب تقریباً دو مسیر متفاوت را طی کرد. با انقلاب اسلامی در ایران شیعیان برای حضور بیشتر در قدرت و برای احقاق حق خود مبارزه می‌کردند و تلاش داشتند که خود را به عنوان نیروی تاثیرگذار ظاهر سازند و بیشتر در فرایندهای سیاسی حضور یابند. اما در مذهب سنی و در کشورهای عربی این احیاگری به نوعی بنیادگرایی و ذات گرایی تبدیل شد و با سلفی گری و بازگشت به سنت های صدر اسلام توأم گشت و تقریباً در مقابل مدرنیسم قرار گرفت. بازگشت به سنت برای آنها اجتناب از همه دستاوردها و تغییراتی بود که توسط غرب در جوامع اسلامی اتفاق افتاده بود. این نوع سلفی گری نه تنها دین را به عنوان تنها حلال مشکلات جامعه و تنها راه حل جایگزین ضعف‌ها و شکست‌های خود می دانستند، بلکه از آن به عنوان نوعی مرزبندی جدید در سپهر سیاسی و دنیای فکری خود، بین مسلمانان با غیر مسلمانان ایجاد کردند. آنها با انتخاب مذهب به عنوان یک ایدئولوژی برای جذب افرادی که به هر عنوان از وضعیت موجود ناراضی بودند بهره می‌بردند، زیرا آن را با نوعی هیجان و احساس آمیخته بودند و با آرمانگرایی مبنی بر ساختن جامعه کاملاً اسلامی آراسته بودند. در حقیقت اسلام گرایی به عنوان مبنای هویتی جدید ظاهر گشت که مبنای حیات سیاسی - اجتماعی جدیدی برای مسلمانان باشد. مسلمانان در اغلب کشورهای اسلامی با رجوع به سنت اسلامی به دنبال

معرفی مجدد خود و بازیابی هویت خود در دنیای بودند که پیش از این با ایدئولوژی‌های گذشته حتی ناسیونالیسم به دست نیاورده بودند.

ویلیام مک نیل ۱۹۹۳ درباره علل ظهور بنیادگرایی باور دارد که فرایند مدرنیزاسیون اقتصادی و تغییرات ژرف اجتماعی در جهان، مردم را از هویت‌های دراز مدت بومی جدا ساخته و با بحران هویت روبرو کرده است. به نظر او، عوامل یاد شده حتی پدیده دولت - ملت را که خود برخاسته از شرایط عصر مدرن بودند را تضعیف کرده و از کارکرد هویت بخشی آنها به شدت کاسته است. برآورد او درباره بیشتر جهان از جمله جهان مسیحیت و اسلام آن است که تنها دین این ظرفیت را دارد که به عنوان مبنای هویتی به میان آید و این خلا را پر کند و بازگشت دین - اگر بخواهد از موانع یاد شده مدرنیته عبور کند - در چارچوب جریان های بنیادگرا خواهد بود (هوشنگی و پاکتچی، ۱۳۹۰ : ۵۴). در زمان ناصر، اخوان المسلمین به وسیله سید قطب به منظور جایگزینی برای شکست‌های سکولار و ناسیونالیسم لیبرال شکل گرفت. اخوان المسلمین سید قطب، یک جنبش قابل اعتماد و بومی برای مصر ارائه داد. در حالیکه ناصر و سادات به مفاهیم و ایدئولوژی غربی اتکا داشتند، قطب از درون جهان عرب سر بر آورده بود. بنابر نظر قطب، مصر متعلق به جهان اسلام بود و هر ایده جایگزینی، منجر به شکست خواهد بود. اخوان پیام ایمان و وحدت را تبلیغ می کرد و ایدئولوژی اسلامی را برای تعداد زیادی از مصریها که با رژیم احساس بیگانگی داشتند ارائه می داد (Zirkle, 2007 62). اخوان المسلمین در برابر تمام ضعف‌های حکومت مصر سعی داشت یک جایگزین به مصری‌ها ارائه دهد و در برهه های زیادی با عقب نشینی از میدان سیاست مصری‌ها را دعوت به اسلام و بازگشت به اجرای آموزه‌های اسلامی می کرد. بیشترین مخالفت اخوانی‌ها در برابر شکست‌های حکومت سکولار مصر در مقابل اسرائیل بود. نماد مبارزه با اسرائیل مثل تمام خاورمیانه در مصر نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. اسرائیل به عنوان نمادی از اجحاف غربی‌ها به حقوق مسلمانان و لکه تحقیری بر دامن آنها نگریسته می شد، به همین سبب به عنوان دال مرکزی گفتمان اسلامی خواهی پیروان زیادی را پیرامون خود گرد هم می آورد.

یکی از متفکرانی که در بیروت زندگی می کرد صلاح الدین المنجد (Salah al Din al Munajjid) بود، وی کتابی را نوشته و ناسیونالیسم و مارکسیسم را تقبیح کرده، و هر دو را برای تنزل عربها مقصر دانسته است. مخصوصاً به ناصر و حزب بعث اشاره کرده است. به خاطر اینکه برای امید یک دکترین اشتباه ارائه دادند. همچنین منجد مدعی است که

صهیونیسم و کمونیسم هر دو راهی برای حل کردن مشکلات یهودی و برای خدمت به منافع یهودی‌هاست. (Zirkle, 2007, 87). این ادعا به دلایل تجارب ناموفق اعراب از ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم و کمونیسم است که اسلام گراها به همین دلیل در تلاش هستند المان‌های این گفتمان‌ها را از جوامع خود پس بزنند. در واقع بخش زیادی از اعراب در صدد جایگزین کردن ایدئولوژی بوده‌اند که بتواند آن‌ها را از سلسله شکست‌ها و ناکامی‌ها نجات دهد. ناسیونالیسم به دلیل شرایط اجتماعی و سیاسی عرب‌ها نتوانسته بود به اهداف خود دست یابد. بدین جهت رادیکالیسم اسلامی بطور جدی در پاسخ به شکست ناسیونالیسم عربی و به منظور حل کردن مشکلات جهان عرب ظهور یافت. اسلام گراها استدلال می‌آورند که ناسیونالیسم است که باعث شکست و تحقیر در برابر اسرائیل شده است و گرایش به غرب است که افکار و عقاید مسلمانان را نشانه گرفته و باعث نابسامانی شده است. آنها به حاکمان خود که عمدتاً روابط حسنه‌ای با غرب ایجاد کرده بودند بی‌اعتماد بودند.

۸. ظهور رادیکالیسم اسلامی در قالب جنبش

در پی تضعیف گفتمان ملی‌گرایی و احیا گفتمان اسلامی به عنوان نسخه قدرتمند جایگزین، وضعیت جهان اسلام مستعد ظهور جنبش‌ها و گروه‌های رادیکالی شد تا این خلاء گفتمانی را پر کنند. در بستر بسته و نابرابری که در ساختارهای سیاسی اعراب ایجاد شده بود، رادیکال‌های اسلامی در تلاش بودند طرفداران و همفکران خود را پیدا کنند و ایدئولوژی آرمانگرا و غیرتجربه شده خودشان را به آنها بقبولانند. این نوع جنبش‌ها خیلی به اعماق دین و مذهب برای توجیه افکار خود وارد نمی‌شدند و تنها در صدد برداشتی سیاسی و معطوف به قدرت از دین بودند. هدف سیاسی اعلام شده همه جنبش‌های اسلامی بازسازی جوامع و کشورهای اسلامی بر اساس بنیان‌های شریعت است. اگرچه شریعت به عنوان شریعت تفسیر شده و مفصل بندی شده به وسیله اسلام گراهای مدرن مشابه آن اسلام طراحی شده توسط علما در طول قرن‌های گذشته نیست. زیرا آبشخور فکری اسلام گراهای رادیکال از محافل علما سستی سرچشمه نمی‌گیرند. آنها خودشان را در گستره عمومی به جای حلقه محدود محققان ظاهر کرده‌اند. برای تعداد زیادی از علما زبان و طرح افکار این اسلام گراها، غیراسلامی به نظر می‌رسد. آنها پیام‌های قرآن را با مباحث روزمره مخلوط می‌کنند. از نظر آنها تجدید حیات اسلام در برگزیده یک آگاهی وسیعی از

ابعاد سیاسی و اجتماعی ایمان می‌شود. و معتقدان را به مشارکت فعالتر در زندگی عمومی فرا می‌خواند (Levtzion, 2008 : 548). بنیادگرایان اسلامی به وسیله روش زندگی غربی احساس تهدید می‌کنند و می‌ترسند که خودشان را از دست بدهند. این است دلیل اینکه چرا آنها بر سنت و خلوص راه نیاکانشان تمرکز می‌کنند. وقتی مردم در یک جامعه بر بازگشت به سنت تاکید کنند، آنها اغلب آن سنت را نابود می‌کنند و از آن سوء استفاده می‌کنند. بازگشت به سنت سخت گیرانه، در این منطقه بیشتر اوقات نشانه پایان سنت است. آنها از سنت به عنوان آخرین تصویر منبع موثق، به منظور رهانیدن جامعه شان از ادغام درون اقتصاد جهانی و غرب استفاده می‌کنند (Zirkle, 2007, 91). همانطور که قبلا اشاره شد، این کنش‌ها را باید نوعی برساختن هویت دانست که در گفتمان اسلام رادیکالی برای حفظ خود به منصفه ظهور رسیده است. نگرانی از حذف شدن و نگرانی از نداشتن ایده‌ای که بتواند حجم وسیعی از طرفداران را گرد آن جمع کند، رهبران رادیکال را به سمتی گرایش می‌دهد که از میان توده‌های سرگردان زیاد که نسبت به دولت و ساختارهای سیاسی احساس ناامیدی می‌کنند هواداران را جمع کند. با توجه به پتانسیل اسلام که واژه‌های مقاومت، مبارزه با ظالم، مبارزه با فاسد و فساد، مبارزه با اجانب را در درون گفتمان خود دارد، بهترین گفتمانی است که بتواند هویت جمعی را برای سرخوردگان فراهم نماید. رادیکالیسم نیازی به تعمیق واژه‌ها ندارد، بلکه با رویکرد دگرسازی از مسیر خشونت که حقانیت خود را از تفسیر به رای دینی یافته‌اند، درصدد بازتعریف خود و هموار ساختن مسیر کسب قدرت هستند. ساده سازی واژه‌ها، بازتعریف مذهب در قالب هویت و ترسیم مرزهای هویتی خود با هویت ملی، اعتراض به نظم حاکم با ناعادلانه دانستن آن همگی برای اعتبار بخشیدن به گفتمانی اسلامی و رادیکال است که نسخه ای برای کنش و اقدام باشد. گروه‌های رادیکال در این برهه تاریخی و با توجه به شرایط تاریخی معاصر کشورهای عربی فرصت را غنیمت شمرده‌اند و خواهان طرح گفتمانی از اسلام هستند که آن را می‌فهمند، اسلامی که روی خوشی به میانه روی نشان نمی‌دهد و قدرت خصم سازی از راه کافر دانستن دشمنان را به خوبی در درون خود دارد. همه این مدعاها اکنون به دلیل آمیخته شدن به حقیقت نهفته در دین و اطلاق آن به ادعاهای رهبران رادیکال و موعظه گران آن‌ها رنگ حقیقتی بر تن گرفته است که هرگونه خشونتی را مشروع می‌سازد و حتی برای رسیدن به هدف آن را لازم و واجب می‌داند. این طرح و برنامه اکنون آمادگی دارد که بر سریر قدرت تکیه زند و سیستم‌های ناعادلانه و بلکه کافر را براندازد.

۱۸ دولت اسلامی (داعش)

گروه داعش بیش از آنکه به وسیله دولت‌های دیگر و به خاطر مسائل سیاسی و مسائل منطقه‌ای بوجود آمده باشد و تقویت شده باشد، محصول گذشته تاریخی کشورهای عربی بویژه عراق، سوریه و مصر است. ریشه در ناکامی‌های سیاسی و اجتماعی و تبعیض‌ها و نابرابری‌های اقتصادی دارد که ساختارهای سیاسی-اقتصادی کشورهای عربی آن را به جامعه شان تحمیل کرده است. داعش از اسلام رادیکالی برای گردهم آوردن همفکران خود، کسانی که به هر نحوی در سرتاسر جهان سرخورده شده اند بهره می برد. این گروه اولین گروه افراطی در جهان عرب نیست که بر بنیان‌های فکری و مذهبی دیگر گروه‌های افراطی در منطقه استوار است. این گروه در بی دولتی و فقدان اقتدار حکومتی در عراق و سوریه ریشه دوانده و ادعای اسلام راستین را در سر می پروراند.

دولت اسلامی (داعش) طالب تصور یوتوپایی ویژه‌ای از رستاخیز امت مسلمان و خلیفه است. دولت - ملت‌های مدرن و دولت‌های ایجاد شده در دوره استعمار را رد می کند و در عوض خواهان بازگشت به خلیفه‌گری و امت اسلامی است. در این زمینه، هزاران مسلمان جهادی از سرتاسر جهان به همدیگر پیوند خورده‌اند برای مشارکت در تاسیس یک "دولت اسلامی" جدید با برنامه سیاسی، سرزمینی و اجتماعی خاص. دولت اسلامی به دوره اولیه خلافت در اسلام، یا همان خلفای راشدین، به عنوان رژیم سیاسی ایده آل که روح حقیقی اسلام را نمایندگی می کرد توجه ویژه دارند (Jabareen, 2014: 52). به نظر می‌رسد داعش برای خود این رهیافت را با انتشار اطلاعیه ۱۶ نکته ای خود (its 16-point communique) محفوظ داشته، اطلاعیه‌ای که به سرعت بعد از بدست گرفتن موصل منتشر کرد، و اعلام کرده: "مردمی که برای اشکال سکولار دولت تلاش می کنند: مثل جمهوری، بعثیسم و صفویان و... این اشکال حکومت، شما را آزار می دهند. اکنون زمان یک دولت اسلامی است" (Kfir, 2015: 236).

دولت اسلامی، ملی‌گرایی و قبیله‌گرایی را رد می کنند، زیرا ادعا می‌کند امت اسلامی بر اساس معیارهای مذهبی ویژه‌ای فراگیر است. قاطعانه، ناسیونالیسم عربی را رد می‌کند، که خواهان اتحاد همه ملت‌های عربی، اعم از مسلمانان، مسیحیان، و دیگر افراد؛ با تاریخ، فرهنگ و زبان مشترک هستند. بالا آمدن ناسیونالیسم عربی در اوایل قرن بیستم بازتاب تغییرات همه جانبه ای بود که در جوامع عربی اتفاق افتاده بود. پان عربیسم به جای فرقه‌گرایی سنتی و وفاداری‌های قبیله‌ای، مجموعه متفاوتی از وفادارها را ترویج می داد. اما بر

طبق اعلام دولت اسلامی، مقیاس سنجش، ایمان و تقوا است که بر اساس آن اتحاد امت اسلامی فراتر از ملی‌گرایی و قومیت‌گرایی است و تمایزی بین مردم بر اساس ملیت، قومیت، شرایط اجتماعی و یا موقیت اجتماعی قائل نیست (Jabareen, 2014 : 53). به بیان لاکلو و موف فرایند گفتمانی می‌تواند بر اساس مفاهیم دوگانه «منطق هم‌ارزی» و «منطق تفاوت» شکل بگیرد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۲ : ۸۵). بر این اساس هر فرد داعشی که بتواند با گفتمان داعش همذات‌پنداری کند فراتر از مبحث سرزمین و حتی فراتر از قبیله می‌تواند بر اساس منطق هم‌ارزی، خودی به حساب آید و زنجیره گفتمانی و هویتی ساخته شده داعش با تمام خصایل و از جمله خشونت که جزء ذات آن به شمار می‌آید شامل حال او می‌گردد. برعکس همه آن کسانی که در گفتمان داعش ننگ‌جند جدای از اینکه هم‌مذهب و هم‌وطن و حتی هم‌خانواده باشد، بر اساس منطق تفاوت نمی‌تواند خودی به حساب آید و بنابراین دگر است. دگر در چارچوب فکری و گفتمانی داعشی، دارای کوچکترین حق اجتماعی نیست که به عنوان نمونه می‌توان به برخورد داعش با ایزدی‌های عراق توجه داشت.

به هر حال عملکرد گروه داعش در تقابل با دولت مدرن است. این نوع کنش که صرفاً بر مبنای عقیده است، درصدد کسب قدرت بر مبنای هویت خاصی است که اعلام کرده و توانسته افرادی را در لوای آن گرد آورد. از تاریخ گذشته عراق و عملکرد حزب بعث و ریشه مذهب و همچنین طائفه‌گری در عراق می‌توان انتظار چنین حرکت‌ها و ظهور چنین جنبش‌هایی را داشت. در حالی که در بقیه کشورها، ملت حول یک عامل وحدت بخش که علائق جمعی تمام افراد جامعه را در بر می‌گیرد شکل می‌گیرد، در عراق ریشه‌های مذهبی و طائفه‌ای هنوز مهمترین عامل اجتماعات انسانی است. در واقع این مشکل اساسی عقلانیت عربی است که در عراق نمود یافته است. در واقع برخی از نویسندگان و صاحب‌نظران در کشورهای عربی شکست‌های اعراب را نه در اصلاح کاستی‌های ناسیونالیسم و یا اصلاح ساختارهای سیاسی، بلکه رجوع به سنت اسلامی جستجو کردند. چون نتوانستند راه حل مناسبی برای این ناکامی‌ها پیدا کنند. به وضوح پیداست این مسیری که بعد از ناسیونالیسم پایه ریزی شده است هم‌مذهب و هم‌دولت - ملت را در معرض نابودی قرار داده است. باید اذعان کرد که ناسیونالیسمی که نتواند هویت ملی یکپارچه‌ای را برسازد باید منتظر فروپاشی باشد. حس علقه جمعی به کشور در برخی

از کشورهای خاورمیانه وجود ندارد به همین دلیل ما شاهد خشونت های پایدار و طولانی مدت در این منطقه هستیم و یا باید به انتظار دولت - ملت های کوچکتر نشست.

۹. نتیجه گیری

تاریخ ناسیونالیسم نشان می دهد که علاوه بر داشتن ابعاد اجتماعی و سیاسی، پدیده ای است که محصول آگاهی جمعی به منظور بنا نهادن یک ملت در قالب مرزبندی های سیاسی به نام کشور است. این احساس تعلق به کشور، هویت ملی یکپارچه ای را بوجود آورده که افراد خود را در قالب آن از غیر هم وطن متمایز می کنند. این فرایند منتج به ملت سازی و دولت سازی شده است که دولت های ملی را سامان داده است. این فرایند در کشورهای عربی اتفاق نیفتاده است. ناسیونالیسمی که در جهان عرب اتفاق افتاد بیشتر یک ایدئولوژی احساسی برای تهییج احساسات توده ها در حمایت از رهبران بوده است. این فرایند که در مصر ناصری به اوج خود رسید و توانسته بود تا حدود زیادی در جهان عرب گسترانیده شود، بعد از شکست سال ۱۹۶۷ در جنگ با اسرائیل به یکباره از هم فروپاشید. این شکست برای اعراب و ناسیونالیسم عربی بسیار تلخ بود. برخی منتقدان در جهان عرب این موضوع را در ساختارهای قبیله ای و عدم نظم اجتماعی دانستند. برخی آن را در ناسیونالیسم و پیروی از مکاتب غربی دانستند و راه حل مشکلات جهان عرب را در بازگشت به سنت و مذهب می دانستند. این گفتمان کم کم پیروان خود را در جهان عرب پیدا کرد و چالش بزرگی برای گفتمان ملی گرایی شد. اما مسیری میانه روانه پیدا نکرد و به مدرنیسم روی خوش نشان نداد. این احیاگری اسلامی از رادیکال ترین حربه ها برای خواسته های خود استفاده کرد. رنگ خشونت که بر این احیاگری پاشیده شده را باید در شرایط اجتماعی و سیاسی جستجو کرد که در خاورمیانه بذر آن پاشیده شده است. این نوع رادیکالیسم از خشن ترین ابزار برای رسیدن به اهداف و گسترش حوزه نفوذ خود استفاده می کند. آنها با تفسیر سطحی از مذهب و رجوع به دین برای جذب توده های سرخورده نهایت بهره را می برند. این گروه ها ملیت را مبنای هویت نمی دانند، بلکه عقیده را دلیل تشابه و عنصری هویت ساز معرفی می کنند. این فرایند هویت یابی با توجه به بستر تاریخی و عملکرد احزاب بعثی، خشونت را دال مرکزی گفتمان خود تلقی کرده است و مرزهای هویتی خود و دگر را شفاف تعریف کرده است، که هیچ گونه انعطافی در آن راه ندارد. گروه داعش به عنوان یکی از این گروه های افراطی توانست سرزمین وسیعی را تحت اشغال خود بگیرد.

تصرف سرزمین باعث تقویت گفتمان آنها شد. آنها توانستند با وعده الهی دانستن این پیروزی بیش از پیش بر طبل حقانیت و نصرت خداوندی برای جذب طرفداران بکوبند. گروه داعش از خشونت نه تنها برای بقا بلکه برای برساختن هویت داعشی استفاده کرده است و سرخوردگان زیادی را از سرتاسر جهان جذب کرده است. اما نکته ای که لازم است بدان پرداخته شود این است که در کشورهای خاورمیانه عربی نه ناسیونالیسم و نه رادیکالیسم هویت ملی را ایجاد نکرده است. اولی داعیه آن را داشته و دومی با آن به مبارزه پرداخته است. هر دو ایده با توجه به شرایط اجتماعی - سیاسی این کشورها و البته با توجه به تعریف مضیق از هویت نتوانسته اند هویت ملی را بسازند. هویتی که همه گروه ها و قومیت ها را بدون در نظر گرفتن مبنای فروملی یا غیرملی در برگیرد. به همین دلیل مبنای هر دو رویکرد استفاده از نهایت خشونت برای ساختن دولت و در دست گرفتن قدرت بوده است، بدون توجه به فرایند تاریخی ملت سازی و بدون اهتمام به ساختن هویتی یکپارچه با تعاریف موسع در گستره ملی. بنابراین همچنان در فقدان هویت ملی، فرایند جستجوی هویت در این کشورها در ابهام باقی خواهد ماند.

پی نوشت

۱. تعبیر مورد استفاده سید قطب در کتاب نشانه های راه.

کتاب نامه

احمدی، حمید و فاضلی، حبیب الله (۱۳۸۶)، ناسیونالیسم، مشکله هویت و دولت ملی در تئوری اجتماعی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴، زمستان.

احمدی، کورش (۱۳۸۴)، شورای امنیت سازمان ملل و مسئله خلع سلاح عراق، خانلرخانی، محمدحسین (۱۳۹۳)، اسلام گرایی در قرن بیستم: تداوم ها و گسست ها، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، سال پنجم، شماره چهاردهم، زمستان، شماره پیاپی: ۱۷.

خدوری، مجید (۱۳۹۵)، گرایش های سیاسی در جهان عرب، مترجم: عبدالرحمن عالم، انتشارات: اداره نشر وزارت امور خارجه، تهران.

سریع القلم، محمود (۱۳۹۰)، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، ناشر: فرزانه روز، تهران.

عجمی، فواد، عراق و آینده اعراب، چاپ شده در کتاب: سلطانی نژاد، احمد و حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷)؛ چشم اندازهای منطقه ای و بین المللی عراق پس از صدام، انتشارات: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.

هویت ملی در ابهام: از ناسیونالیسم تا بنیادگرایی در خاورمیانه ۳۱

عطوان، عبدالباری (۱۳۹۵)، تولد اهریمن - عوامل پیدایش دولت اسلامی عراق و شام، مترجم: فاروق نجم الدین، ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

غرایاق زندی، داود (۱۳۸۹)، فرایند ملت - دولت سازی، شکل گیری هویت ملی و بازسازی در عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سزدهم، شماره اول، شماره مسلسل: ۴۷، بهار.

قطب، سید (۱۳۷۸)، *نشانه های راه*، مترجم: محمود محمودی، ناشر: نشر احسان، تهران.
قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین (۱۳۸۹)؛ دولت سازی، ملت سازی و نظریه روابط بین الملل چهارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت - ملت ها، ناشر: آثار نفیس، تهران.

کاظمی، حجت و نظامی، مریم (۱۳۸۹)، زمینه های تاریخی شکل گیری بحران های قوم گرایی، محلی گرایی و بنیاد گرایی در آسیای مرکزی، فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، سال ششم، شماره ۱۴.
مردیها، مرتضی (۱۳۸۳)، تناقض نمای نظری ناسیونالیسم، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۳.

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.

موجانی، سیدعلی (۱۳۹۴)، ریشه های تجدید حیات خلافت اسلامی و تاثیر ژئوپلیتیک آن، ناشر: اداره نشر وزارت امور خارجه، تهران.

نجفی، موسی و حسینی، سیدرضا (۱۳۹۴)، نقش پیش فرض ها در شکل گیری مبانی نظری هویت ملی، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره چهارم، زمستان.

نواختی مقدم، امین (۱۳۸۹)، زبان و ناسیونالیسم: نقش زبان در جنبش های ناسیونالیستی عربی؛ فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۴، زمستان.

هاشمیانفر، سید علی و همکاران، واکاوی مفهومی دلبستگی ملی، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دوره اول، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۱.

یزدانی، عنایت الله و شیخ حسینی، مختار (۱۳۹۲)؛ بحران هویت در عراق معاصر: واکاوی علل و زمینه ها؛ فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۳، شماره ۱، بهار، تهران.

یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۹۲)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، مترجم: هادی جلیلی، چاپ سوم، نشر نی، تهران.

Dorothy Zirkle, (2007), Arab Nationalism Versus Islamic Fundamentalism as a Unifying Factor in the Middle East, Senior Honors Thesis, Advisor: Professor Kathleen Bailey, Political Science, Boston College, 13 April.

Jabareen, Yosef (2014), The emerging Islamic State: Terror, territoriality, and the agenda of social transformation, journal homepage: www.elsevier.com/locate/geoforum.

- Kfir, Isaac(2015). Social Identity Group and Human (In)Security: The Case of Islamic State in Iraq and the Levant (ISIL), *Studies in Conflict & Terrorism*, 38:233–252, 2015 , <http://www.tandfonline.com/loi/uter20>
- Liu, Zhongmin(2008), The Relations between Nationalism and Islam in the Middle East, *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)* Vol. 2, No. 1, 2008 70
- Nehemia Levtzion(2008), Resurgent Islamic Fundamentalism as an Integrative Factor in the Politics of Africa and the Middle East, *Canadian Journal of African Studies/ La Revue canadienne des études africaines*, 42:2-3, 546-559 \ <http://dx.doi.org/10.1080/00083968.2008.10751396>.